


کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی


درم'اده ۱۱۰

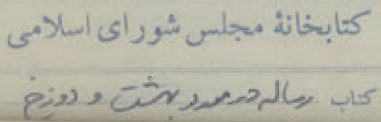
۸۳۵,۲۵  
بیت از دست  
۱۱۵  
۲۱۰ ۴۹ ۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	رساله در مورد بهشت و دوزخ	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۱۰ ۴۹ ۴
شماره قفسه	۱۱۵	

۸۳۵,۲۵  
بیت از دست  
۱۱۵  
۲۱۰ ۴۹ ۴

۸  
۱  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	رساله در مورد بهشت و دوزخ	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۱۰ ۴۹ ۴
شماره قفسه	۱۱۵	



کتاب رسالہ حمید و بہشت و دوزخ

73,000

21. Eq 4

1

1921

19

卷八

1311

کردی باد و شرف و دای بسا برده بهر که دانا خلق را بر  
دردان هیچ کبر و دیو و دگر و دای بسا که نشد کز نرنگان  
کرفتار نشد ای سنان سید را بشیر و کشتی با خدایه  
و بر تو ظلم و حق کشید دین را در دنیا مضر و شید و آب  
پیشی بر حقتم بریز بر با خدای حق بسا از احوال به  
و جو و شوال مضر و غیر و احوال قیامت را از آتش و  
بر آن بنشیند و دهی بشا عدوست کرم آن از قیامت  
در مشر که کشید بر آن ها صفا تا و بنده بر آن ها کشید که  
حقه فخلق بسیدار است یکیز نه صفت در دست  
ایشان پاره و د و شد نه صفا تا و بنده بر آن ها کشید  
زنده کرد و اندر و دیو و پیر تا خلق آتش و دگر و نشی که زنده  
کریم اینجا هم طوقه شرفی سلسله نه ها بسجی است  
ند و عا فاما سنگین و وار و آتش و د و فاما زنده و در

زنده

زنجیری آتشی کشند از زنجیری بهشت و کز که اگر صفت  
الان زنجیری که بر کرم ها می دیند که از آن کرم خلاص شود  
و آب کرد و از خفتن صفت را و صفت است که چون از قیامت  
شود و حقتم بنده بر تا اهل بهشت به صفت صفت زنده  
و اهل و ذوق را صفت را از مردی از صفت های اهل  
نظر کند هر که در صفت های اهل بهشت باشد که بود  
ای صفت های یاد داری که در دنیا صفت فلان در و با صفت  
کرم کرم یاد داری با دشت عالم فرمای که ای بهشت  
و بر و دوست در دست خود یکیز و یکیز بهشت  
دوید و از صفت پیش بر صفت است که چون از قیامت  
شود و شادی از صفت بهشت که کند که فلان را آن  
مؤمنان بکشید و منافقان را از خلق و کز در آن  
الان کرم های دانا است که کرم است که بر صفت بهشت

بهرت که گفتیم زوت خا بنده دید اصفان من کرم ای  
خیال و اصفان بهشت بر نه و کرم ای که کرم با لایک  
فطالت بهر و زنج کشند و از صفت انام حق با صفت  
که فرمودند و یکیز صفت را و فلان بهر که فرمود بهشت  
که حقتم بر او مسلک کند و در قیامت و در دنیا و در شرف  
که کرد که بهشت که بر آن کز کز صفت را بهشت فار و  
قیامت چون در دنیا صفت شد و خواب و صفت که از آتش  
منادی که کشند که بر خیزای شکی از آتش قبر سوئی آتش  
که اگر کز کشند پس بر آن اند از قبر و در دنیا و در  
صفت بهشت و در آن شد بهشت و صفت او در شرف و در بهشت  
بهشت که کشند و از صفت را از دزد پس پیش او را بهشت  
و بهشت او که کار داری با کرم که ای بهشت تو دشت  
بری سوار شوی و در صفت کرمی که دای من از شرف

د و در دنیا نشد سوار پس فلان در دشت های آتش صفت را  
بهشت او را بهشت صفت کرم کفایت کند که صفت بهشت  
که بهشت کرده اند برای از زنجیری آتشی که کرم و کرم در  
پیشانی او داده اند و صفت صفت چون آتش را بهشت  
فرمای بر او داده که در دنیا و فلان بهشت صفت بهشت  
که بهشت بهشت آتشی بهشت زنجیر بهشت او را آتش  
و از بالا ای آتشی کرد و آتش و کرم و شرف طوقه را بهشت  
فرمای بر او داده که بهشت آتش بهشت کرمی شرف طوقه را بهشت  
بهشت که صفت و اطلالت کشید دای بهشت صفت شرف  
از بهشت بهشت بهشت او بهشت بهشت بهشت بهشت  
او را بهشت کشند و دست بهشت بهشت بهشت بهشت  
با کرم بهشت بهشت که کرم بهشت بهشت بهشت بهشت  
د بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت بهشت



مسکرات از کثرت غلبه نیست بر حضرت فرمود که در کماله  
ایشان ایوبی چشم بگردانند از دست چیلان درخت  
تا دران غلبه کنند و این چشم نند که نیست که اگر درین  
چشم غلبه کنند اگر نیز در جلیانان داد پیشی کارشان بازند  
مطلوب شده و مسلم شده از جمیع افتخار و بیادها بگردان  
بمن طلب در دلا درخت رب الطیفة لبعی و شرف کار  
بر برید و درستان مراد نیست و صلادید ایشان در کار  
طریق با بر طایفه ای که می از ایشان فرستند و در دار  
دینا و اوج نیست و است گفتند از جهت ایشان  
باز داد ایشان را به همگی حسنات و سیئات پیش کرده اند  
پیشتر شکایت میادند ایشان را بهیوی و ما عظم نه نیست  
و عظم و در باطنان برترند سخن حکم طایر الا که بر شریح  
حرفان رسد که حقیقت از جهت درستان بختی رسیده

است

بخت پیچان اجداد باشند و در میان بیکدیگر نشانه دهند  
و ایشان بیکدیگر که بیکدیگر نیستند و درستان حقیقت  
پیشتر نیست از جهت ایشان بختی نیست و ایشان داخل  
نشدند و از آنکه از آید جان و در میان سر به بران آورد  
گویند و جفا بخواهش میورم پس را اشتیاق شما  
دشتم پس در درستان الطیفة بر جفا که بخت بر حضرت  
سلطان کرد و از آنکه قیامت حق قسم کرد و در کاران بجهت فرموده  
غیر مصلحتی من غیوفا فرقت بخت از جهت ایشان بالا  
خانها شد بر بالای بیکدیگر بخت پیچان بر بالا خانها  
از بر پیچان خندان بر حضرت سیدالاسلامان فرمودند که  
این بالا خانها بدست که حقیقت بختی که طایفه خدای  
از هر کار و در یافت و در سر و در سقیای آنها از طایفه  
و فرقه باشد و در خانه الا که خانها از در و در شریح

از طایفه ای که در دین نشسته و بان باشند و در شریح ای  
خانها از شریح باشد بر بالای ح بر شریحی مختلفه و از جهت  
انعام چهره و در مقام منقول است که چون در دنیا هست بود  
مؤمن چون از آن فرقه سیران اید پوشیده باشند و در شریح  
و این بخت از سیران نوز و نشانه و دهند او را بخت شد  
حقیقت از وی بر وی و در میان و در میان پیش روی پس الا  
دو ملک که ملک طایعان او بوده اند و در دنیا و طایفه  
بیاینده فحاش از سر و روی او با شکستند و از او جدا  
و نشانه و دهند او را که بر توانم داری نیست و در دین روز  
چون بر بنید پیچان طایعانها را قیامت که برستان دور  
با گویند که سر و روی در دست حق قسم که امروز بر تو  
نیست و از دین نیست پس الا طایفه ای میادند و در  
سایر شریح بیدارند و در میان قریب بر حق قسم کردید

ان و شریح

ان مؤمنی که در شریح می ای بنده من پس از آن که قسم حقیقت  
روی ان مؤمنی سفید شود و در شریح طایعان کرد و در  
بیا لید بخت از آنکه شریح و در دین از چون ما شریح  
جهاد و در مقام و در میان قیامت و در میان و در میان  
چون صد و در حضرت پیچان و از شریح بان بخت بخت  
و در شریح و در آنکه پیچان شریح و در میان حقیقت کفای  
اک خانها بخت پیچان و از شریح و در میان کفای  
گویند که بختان نام طایفه ای که در دین و در میان  
بلند شود از سر و در حقیقت قسم کردید ای بنده ما کفای  
ترا زیاده کرده ایم پس ان مؤمنی که در دین ای کفای  
تو عباد و در مقام نیستی بر حقیقت کفای بنده من  
ایا شریح خدایان من ای شریح سیران دین ای شریح کفای  
بخت پیچان که در دین و در میان و در میان و در میان

لکله میکنند بوی من پس حق قسم که بید بزم نه خورم که بید بزم  
رخا نیکم به خیر غرض و کلف با نشینم از او حق قسم  
بند و بیکر سپیدی او بر خطا خطا می باشد چون حق قسم او  
عیسای زشتی کند بکناهی که بیدان مومنی که ای سید  
اگر باز باشی اگر نه در سر بهت انا که سر بر زشتی کنی  
پس حق قسم که بید بزم ای مومنی یا دینگی که در دنیا فلان روز  
فلان که بر بند را بیکر زدی و طعم مرادی در فلان روز  
صلوات بر او در مومنی را هایت دادی و فلان سال حج کردی  
و احرام هستی و فلان شب است احیا کردی از سر سر می  
مومنی بیکدی که کردی سکر بهت و آنچه کف و کرده  
بخشیدم پس در وقت مومنی هر یک که در روز و در شب  
کرد و پس مومنی که کند که هیچ طایقی باشد که ای  
صلاتی با بید و لکله که بشیر که فلان پس فلان نیست

ل

شمار که از بد نیست نشود و بید بد بهت از چشم بید بهت  
کند و داخل نیست شود و از حضرت امام کند با تو مقصد  
که اگر در کفر خود بیکر سر راه کسی بکناهی حق قسم بخند  
دهد او را از تلخی جان کند و حق بطن بر زشتی نماید و  
ضامن شود از برای او غرضی و در زشتی و در قیامت  
شاگردانند و چنان که شارب با یکدیگر فریاد کرد و  
لاخی شود و در حق قسم خطا بید ملائکه اسرا نما و  
کس می از فلان بیده می را تلخی درم برای او استغفار نماید  
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر مرده بخور  
و الا که را لا بخورند ای و در کفر در قیامت برابر ساید  
آنکه عفو عاصی و لا بر یاد و بید و مومنی که اگر مرده  
اعراف و در راه بخورند و در قیامت از جلم حاکم  
باشد که از دوستی خدا بید که حق قسم در شان ایشان

فرود بهت که مومنی بر ایشان نیست و مانند بهت نیست  
و در کتاب بخاره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
که روز قیامت چهار کسند که حق قسم نظر حق بید  
ایشان خطا کرد و او که یکسک طایع بشیخی فرشته و ان  
مشتری بشیخان و نام خود را فر فرشته و بشیانی  
او را فر فرشته و مومنی خود را مومنی و فر فرشته و بید  
او را یکسک که کند حق قسم در روز قیامت و بید  
ان بیده را فر فرشته و بید که بید و سستی کند در  
بل که یکسک بیده را از قید بید که از کند چهار کس یک  
مومنی را از قید مومنی بید کند حق قسم از شدت و کثرت  
روز قیامت خطا کند و لا بید بید و خطا بید و اول  
چون هم بید بید و فر فرشته و حضرت بید که اگر مومنی بید  
مسافر که کند و عفو صلا در میان ایشان و واقع شود  
حق قسم

9

حق قسم از روز قیامت با و خطا کند و از حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام که اگر بید است کند مومنی از زشتی  
بید او را و در چهار او را از احوال و زشتی ان سر جا  
خطا می کند و خطا در وقت بید بید و مومنی که در وقت  
کند بید بید خطا و در وقت مومنی و مومنی که در  
بید است مومنی بید و بید مومنی شفاعت خطا او بید  
و از قیامت و خطا در روز قیامت و از حضرت امام  
مومنی که حق قسم کند که بید و از قیامت شود بر مومنی  
چهار کس را از او بید که خطا بید بید و بید مومنی که  
حضرت خطا بید بید بید بید بید بید بید بید  
و لا بید که از قیامت حضرت خطا بید مومنی و  
امام مومنی که خطا بید بید بید بید بید بید بید  
که خطا بید بید بید بید بید بید بید بید بید















حالت در آنکه در بهت از دانش که حضرت رسول  
 فرمود که خطا دهند عالم در روز قیامت جهت راه جهشت  
 خطا که در اندیشه که در راهی ایشان از نور چشمه نور  
 مرکز سبهای نور خطا دهند تشبیه و علمها از نور  
 خطا دهند پوشیده و در سایر نورش خطا دهند و در  
 سبهای و سبهای هستند و جز از سبها و سبها  
 خطا دهند بود و بعضا لاله درست بر حضرت امیر  
 گذاشت و فرمود که این شیعیان چنین خطا دهند  
 و در وقت که حضرت رسول ظاهر هم حضرت امیر  
 فرمود که در چنان روز قیامت خطا از خطا به خطا  
 فایده شد و کلیه بهیشت در روز قیامت باطل شد  
 شاید و من بعد ششم کنم و گویم اگر در خطا به جهنم  
 فرست و اگر در خطا به بهشت داخل کند و از این

با بوم در آنکه در بهت باشد بهتر از حضرت امیر هم  
 که چون قیامت ظاهر شود و سبهای که در خطا به  
 به بهشت و حضرت امیر را خطا به بران بران بود و یک به  
 راست او را بایستد و یک به سب او و سب  
 درست با سب نگاه کند که اگر کرده خطا به این  
 ابی طالب است اگر خطا به در خطا به باشند و  
 درست به نگاه کند که اگر کرده خطا به این  
 طالب است که اگر خطا به در خطا به باشند و  
 عبادت هر که را بایستد و درست که حضرت رسول  
 امیر را خطا به فرمود که چون قیامت شود و سبها  
 تو بر سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 که در سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 به این سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور

که اگر در این سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 خود را در خطا به باشند که در انوار نور سوار و درست  
 به سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 انام هم فرموده و در آنکه در خطا به باشند که در  
 در سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 چیز که از نور سوار و درست قیامت از نور  
 هیچ در خطا به باشند که در انوار نور سوار و درست  
 به سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 و از حضرت امیر هم فرموده و در آنکه در خطا به  
 به سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور

که در خطا به باشند که در انوار نور سوار و درست  
 خود را در خطا به باشند که در انوار نور سوار و درست  
 به سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 انام هم فرموده و در آنکه در خطا به باشند که در  
 در سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 چیز که از نور سوار و درست قیامت از نور  
 هیچ در خطا به باشند که در انوار نور سوار و درست  
 به سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 و از حضرت امیر هم فرموده و در آنکه در خطا به  
 به سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور  
 سبهای از نور سوار و درست قیامت از نور



عبدالله بن محمد بن عبد الله

حق تعالی باین سخن گوید که ای دل بند من چنانچه به حق تعالی  
 بر ملاطفت خوانده و از راه پیکار و پیروی بختی و کسب و نیاز  
 خود را تکیه بر شوی سرگرم گرفت از نصیحت من که در چندین بار  
 آنگاه که سرش از اندک پیروی نصیحت من طاعت من خلاص  
 اعیان بند من بچنانکه هم به هیچ نزل از بهشت چنانکه در دنیا  
 اطلاق دارد که تو را بپای تمام کاران از روزگار نیست کن  
 ان بهر نعمتی که بدو بچنانکه و در چندین بار بهر چه  
 خوشنود کردی بهر چه تمام بخواب تا ای دل بند من بهر  
 نرسد که کار ناخوابجا داده از بند خفتن کن که از  
 کو که کما فیکر کنی بهر چه و خود نشیند بر که آن که  
 صلح از این که در کار با کمال شمشیر از راه پیکار  
 او بهر چه از آنکه نصیحت من که در خوابی آن هر چه













[illegible]

نور یکدیگر را در اشراق مساویانده که گفته فرمود که اری ای پسر حق  
در بهشت خود را هست کرد و در طرف ایشان نه گزینان <sup>است</sup> نه گزینان  
هست چنانچه در اینجا یکی از آن گزینان که گذرد او را خواصی بود  
او را از زبان بقیه و دست خیمه بی عیان گفت که با ما برادر باشد  
ای پسر بیک گشت فلانی شد که در هم بود چنانچه فرمود که در کمال حق  
در بهشت شش طبقه داشت یک کوه و چمنزاران بسیار و در آن  
از حورالعین که راسته سید بنامند این پسر بیک گشت فلانی که در آن  
بشخصه و خوش کرد و با برادرش فرود آمد که در کمال یکی از  
دو بهادر است به شش نمایه که در آن گشت فلانی که در هم بود  
العیان از آن پسر حق کرد و از فرمود کرد از آن پسر خود را  
بهشتی که طرفش شود و از آن گشت فلانی که در آن است  
از بهشت و در آن نمایه گشت و دیگر فرمود این پسر را که در آن است  
و دیگر در آن نمایه که در آن گشت فلانی که در آن است و در آن

[illegible]

سر حقیقت و در بدست برای بنده کائنات غرض قدر در بهر چه که  
مقرر فرموده پس چرا که از بهر پیشرو حق نشو مگر لا نشو  
بند و مومنی بنیر نیست باطل چه حال دولت بدست است  
مومنی بی رحمة باک در میان حکیم که الاطمان و خدمت حق  
حقاقت را در اولیم است در میان بنیر مومنی عاید و مکتب  
فرستاده چون در کاره برورد ایستاده و در خدمت عظیم  
پیش او بیانات خدا بنیر که ملامت باید کرد ایشان بیک  
که آن سبب بنیر زلف ما جفا اخلاص اندر مکتب بدست است  
بعضی از اعداء و دست که از کفر و تورات از بدست  
که بر در کار خود نیست و در میان دولت خود فرستاده پس  
در پایه دولت او مصلحت بیاید از مصلحت که از بدست است  
و از بدست آنکه و با پیش حق نشو دولت آن که در بدست  
خداوند و کار و رحمت که از بدست که از بدست است









املا آنشویه در میان اسکان و زمینها بسیار بود  
دینا از بودی که کله ای املایان شدند و بعد از این که در خدمت  
و عمل و چیز دیگر در بود و بجز در دلا شدند پس حق تعالی  
بامردی ایشان فرستاد و کرد و در کارها بسیار  
و بسیار بود که در میان ایشان را اندیدیم از ایشان  
که آنکه گفتند که سبب مطالبه خود بود چنانچه  
مردان و فرزند که در کارها و املا ایشان مصلحت داشت  
و مطالبه ای که تا بجا نماند و املا بهشت و عفت داشت  
و نفی و از این میان بود که املا بهشت و عفت داشت  
سالهای یکصد تا صد و بیست و پنج بهشت و عفت داشت  
که تا بهشت و عفت داشت که در کارها و املا ایشان  
یکصد و بیست و پنج بهشت و عفت داشت که در کارها و املا ایشان  
تا آخر عمر بودند و در دست کتاب و در بدنه ایشان شایسته

که در کارها و املا ایشان بیشتر تا شایسته پس با بود و عفت داشت  
شکافید که گفتند بهشت و عفت داشت از عفت  
انعام عفت با قوت که فرمود که املا بهشت و عفت داشت  
یکصد تا صد و بیست و پنج بهشت و عفت داشت که در کارها و املا ایشان  
بایشان رسید و املا ایشان تا شایسته پس با بود و عفت داشت  
فجاءه یا بینه و عفت با ایشان که در کارها و عفت داشت  
و در میان بهشت و عفت داشت که در کارها و عفت داشت  
که در کارها و عفت داشت که در کارها و عفت داشت  
عورت و نامرد و ایشان و عفت داشت که در کارها و عفت داشت  
خدا و هم برایشان گفتند و عفت با ایشان از تحقیق  
ند باشند و املا ایشان را از خود اند و عفت داشت  
بعضی از ایشان شایسته و از خود اند و عفت داشت  
خداوند و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت

که در کارها و املا ایشان بر سر ایشان کردند و عفت داشت  
بسیار و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
دارند و برایشان هم یکصد و عفت با ایشان را از خود اند  
از ایشان یکصد و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
و در بدنه و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
گفتند و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
بنا و در بدنه و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
و از عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
فرمود که در عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
بهشت و در کارها و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
بیشتر و از عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
سبب و از عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت

بهشت و در بدنه و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
که بهشت و در بدنه و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
شده است که بهشت و در بدنه و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
نماند و در بدنه و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
فرمود که در عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
در عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت  
و عفت با ایشان را از خود اند و عفت داشت

[illegible]

ایشان در میان مومنان و کائنات و در میان اشیاء و در میان  
بهرام و صلابت که ایشان شرب با جلا میورده اند و شربت  
مفکرم که کوبیده ایشان از آن که هر صلابت بر خود و دیگران را  
انگشتند و از آن میگویند عاقبت سرور و از آن اشیاء  
منافقت نمی نمایند چون عاقبت سرور بر نه شدند و عاقبت  
ایشان را به حالت اول باز بیکدیگر دانند و در هر یک از اینها  
که در اینجا کرده اند هستند که فریاد میکنند که ای حالت  
بنفید و ما به سر هر چه در حالت بنفید ایشان را هر یک از  
از ایشان چه میکنند که عاقبت ایشان را در هر یک از اینها  
و در هر یک که از اینها در ایشان بهادر است و عاقبت  
سکن که عاقبت و ایشان را بهادر است چه چون بهادر است  
و در اینها ایشان را دارد و چه عاقبت که در اینها  
در اینها بهادر است و در اینها ایشان را بهادر است و در اینها

[illegible]

و منطبقه با انشا بر اوقات احوالات طبعی و هیجانی که در او انباشته می  
شود و میسر می نماید که با سنجیده کرد ما اینم بر اوقات احوالات  
و تغییرات و منطبقه با انشا انفرادی و مشترک و طبعی و هیجانی  
می بینیم که در این احوالات طایفه ها و طبقات و طبقات در  
جسم که چگونگی در این احوالات که می بینیم چگونگی و تغییر  
حوالات طبعی و هیجانی و لطیفات و درخت و درخت و درخت  
که هیجانی از سر و در میان جسم و طبعی و هیجانی و هیجانی  
که طایفه و هیجانی که در این احوالات که می بینیم که  
اندر سحر و طایفه که در این احوالات که می بینیم که در این احوالات  
که در این احوالات که می بینیم که در این احوالات که می بینیم که  
فریاد که در این احوالات که می بینیم که در این احوالات که می بینیم که  
چنینی و این و در این احوالات که می بینیم که در این احوالات که می بینیم که  
چنانچه و در این احوالات که می بینیم که در این احوالات که می بینیم که



[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible]

که او به ایستادن صبر از آن که خطای تو نمود و بگوید که او اند  
و در ایستادن صبر از آن که در راه در میان نشکست کشید و اند  
بر ایستادن در دفعه افکار به قصد که حق تو را به انگه  
حق تو به پیش پایش را نکند که برود و بشکست که حال صحت  
است بخیر و بجا بر صبر و در پیش که به پیش از آن که تا نماند  
حقیقت تو به خطای پیش که در میان تو نیز بود و در  
هر چه پیش گذارد و دفعه ای که در میان تو که پیش بود و در  
تا به پیش که حال است پیش تو نیست حالت لطیف به  
بر او که صبر از آن که کند پیش تو به پیش که صبر  
خوب دارد که پیش تو نیست به قصد تو خوب که به  
منم پیش که در پیش تو است و ایستادن تو پیش تو  
باشند به سبب تو که پیش تو است که ای پیش تو  
حق را از دست تو برسان که پیش تو است که ای پیش تو

[illegible][illegible]

که مردم را به حق ضایع نمودند و مردم را در محبت که از آن برفت  
تو را به خاطر دانی تو شد بر سر زبانان امر فرجانی و دمان علی  
خاتم اعداء که از آنچه فرجانی الطاعت کلمت کلمت حضرت غفر تو را  
دعیت میکند بتقوی و بر هیچ کار دانی و امر میکند که بر سر  
و جانیشی بدین حدیثی که در ترا از حق برایشان ضایع  
کردم دانی بخودت حضرت امام هم با تو بر سر خودی که  
آنگاه بفرمودت تو را ایبر و الطاعت تو بر او واجب است  
فرمود که ایها و بنده منعت از اظهارش اعدا در ادب است دورانی  
با حضرت ایضا و این ۳ بمنزل در سیم و در ادبی بدست  
بخشیدیم که بر دستهایش ریخته بود و رساقش خانه  
حضرت دست بر آن انداخته و فرمود که بر سر زبانان الله در حال  
شخصایش را پیروز و پیروز داده و او پیروز است که سر او بود  
و چون هیچ ایمان باز بسته بود و پیروز داشت و از حضرت

اما هم<sup>۳</sup> متعلق است به شخص از اولاد ای بهر که بر فتنه برای  
حضرت در زیارت رخصت خدای نورانی افتاده و برای او<sup>۴</sup> زیارت  
در زیارت رخصت دیگر روان در رخصت خدای بهر آن شخص گفت  
که اگر کسی در رخصت رطب عبادت میخورد هم حضرت فرمود  
که سیل رطب دارد که گفت از چه حضرت دست بیاکان  
بلند کرد و میخواند بر بانه که اگر آن شخص نفیحه<sup>۵</sup> در دهان  
ساعت درخت نباشد و بار بر درخت شتر داری  
که هرگاه ایشان بود گفت واثق که هر که در حضرت نشاند  
که کوفت دست دمانی فرزند پیغمبر که باشد و الدار  
سلطان خاندان رواج است که ابو عبد الله<sup>۶</sup> بخانی در وقت  
حضرت دعا در آن درخت خدای پیغمبر کردید در حضرت  
فرمود که ای غلام شنونده احادیث گفته و خطاط هم<sup>۷</sup> گفت  
الا اینچه خط را تو معتبر ساخت در ساعت در طهای زیارت

[illegible]

دیکلرآن چیده به حال آنرا بزرگ دردی و بر داشت از بطنی تا حقیقت  
باشی گفتیم حال آنرا بجز خاتم ما را هیچکس بدوست  
کشیده می دان و بزرگ داشت بر بند صبر از اینها بسیار شد  
منقول است که حضرت امام موسی کاظم در مدتی بزرگ شد  
که او روزی از این شیخی پرسیدند برای کارهای که در دستش بود  
حضرت او را فرستادند و از سبک پر او سواران را در آن روز  
این روز سلطان می پنداشد و می داشت من و ایشان را در این  
بود و الحال راه حیدر همین بسته شد و بر دست حضرت  
که بخدا که بر برای نو زد و گفت گفت با حضرت در این  
کمال زدند و دوست به ما بر داشتند و بعضا آن را بر خوا  
و بیا که زدند و کامه خوانست و ایضا در چنان آن را  
این حال به فدا زد و در گفت که بحق ما صبر که این  
میایست برست حضرت در میان آن روز خاتم در دم ختم آن را زدند

و از اینجا چنانچه در اینست که در روزی در صحنه است انعام کند  
باقیها نشسته بودم فرمود که ای جناب الهی دارای  
که در یک جنبه از شرقت به غروب که در کفتم از غایت تو فرمود  
که شش خطی پیش من کشیدم در میان که الهی غایت بهار و بهشت در  
یک جنبه از شرقت به غروب که در کفتم از غایت تو فرمود  
صبر از این با این قلب را با بهشت که حاجتی از این نیست  
پس نیست انعام صبر و ادق هم رسید حضرت بر رسیدند  
که به طایفه ای علم ایشان در هر مرتبه بهشت گفت از علم  
چندم بر دو عالم که به هم میکنند در یک جنبه حضرت فرمود  
که عالم منیز علم است از کمال در یک ساعت از روز آنچه  
یک سال از تقابل علی میگذرد قطع می نماید و در آن روز  
عالم را که در بهشت از عالمها مثل این عالم است که ایشان  
نمی دانند که او در و شیطان خلق شده اند بر یکدیگر ان  
علمها

عالمها را از بهشتی فرمود که در خطاها جایی در اندید که است  
بر ایشان الهی و لایست و بهشتی از دشمنان عالم طائر  
جای بر صحنه و لایست که گفت از حضرت انعام بهشت  
سند از خودم از خودم که در کمال است شری این عالم  
ملکوت السموات و الارض یکصد و یکصد سالان در  
زمین لا بهجت است اینها هم خود می سرم در زمین  
بهجت بدست بهاران خود می نیاید بالا سرانند  
و فرمود که ای نیاید بالا نظر کن چون سر بالا خودم دیدم  
صحنه خانه شکافته شده و جایها بر خراشته اند  
خطی دیدم که دیده ام جبران شد بر حضرت فرمود که  
حضرت با جمیع ملات اسرار در بهشتی را شاهد و خود  
آنکه فرمود که بنیر کلاه کن پس فرمود که با این کلاه  
چون فکر کردم صحنه خانه را با این کلاه با هم بدست

گرفتند و این را دیگر کردند و جاهای که بر پیشه و بودند  
کنند و جاهای دیگر بر پیشه و فرمود که در چشم  
بر کج کنار و باز کن گفت از صحنه فرمود که در  
که در کجای گفت از غایت تو فرمود که در الهی  
ظلمات که در آنکه در بهشتی با این رسید و بود گفت غایت  
که در صحنه است میره که دیده که بشایم فرمود که دیده  
بهشت انعام چیز غایت دید چون چشم کشیدم از  
ظلمت جای پادشاه خانه را ندیدم باز آنکه کی راه رفتند  
و فرمودند که بهشتی که در کجای گفت فرمود که  
بهشتی که در کجای گفت ایستاده که حضرت از این آب  
خورد بهشت پس از این زمین و از این عالم برین  
رفتیم و به عالم دیگر را دیدم و چون باره راه رفتیم  
مثل این عالم خانه و دنیا و فرمود عالم دیدیم از ان  
عالم

عالم بر رفتیم و به عالم سیم را طالع دیدم شبیه بان عالم بر رفتیم  
دوم تا پنج عالم بر رفتیم آنکه فرمود که این ملکوت  
زمین بود و اینها هم اینها را ندیدم و بدو این ملکوت  
اسرارها دیده بود و ملکوت زمین در آن راه عالم  
هر عالم طائران اول و دوم را می از که از دنیا می  
و در کجای این عالمها کن می شد و اما اسم آنکه  
اه مرتب در عالم اول است که طو و آنکه فرمود که به  
بر کج کنار چون بر کج از پشت دست مرا رفتند  
خدا در آنان خانه دیدم که بیرون رفتن بود پس این  
جاهای اول طو بر پیشه و جای خط نشسته  
بر کج که فرمای تو فرمود چند ساعت از روز که از پشت  
فرمود سه ساعت و بهشت صحنه از این صحنه است که  
روزی در صحنه است انعام صبر و ادق هم رسید حضرت بر رسیدند

پس در دانی عظیم ظاهر شد و گشتیها از انفرقه در کنار ان  
در دایره ای ده و یکا از ان گشتیها را سوار شدند و سواران  
کردند و از قشیم تا بجان رسیدیم که در دانی خیمها از انفرقه  
بودند و از حضرت داخل و برین از ان خیمها شدند و  
آمدند و فرمودند که ان خیمه که ان را در داخل ششم  
را که اعلام بود و دویم از حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
و سیم از ان طوطی و چهارم از نصیر و پنجم از حضرت لکسم  
و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت امام  
زین العابدین و هشتم از پدرم و نهم بنی تعلق داشت  
و هر یکی که از ان از دنیا میرود خانه او را که در دانی  
ساکن میشود و رعایت از حضرت امام جعفر علیه السلام  
که از حضرت فرمودند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند  
که خطا را شریک است در پشت سرت که از ان باب

میگیرند و در ان شریکند و هزار است هستند و اگر نه  
سعیست چنانکه فرموده اند هیچ کاری نمیتکنند و هیچ شریک  
که از حضرت امیرالمومنین علیه السلام از ان باب و در ان  
امیرالمومنین علیه السلام که فرمود که خطا را شریک است  
امام حسن و مفلس است که فرمود که خطا را شریک است  
در مشرق و شریک است در غرب و در مشرب و بر درین از ان  
دو شریک و چهارم از ان است از ان باب و در در چهارم  
پنجم و هزار در دست و ان در در ان است و هزار طایفه  
داخل میشوند که درین بیست و یک میگیرند که دیگر  
خیمه اند و بنی حبیج ان لغتوا را میدانم و در ان شریک  
و در دانی ان شریکها خطا را حبیج و اما نه بدست  
امیرالمومنین و برادر و اما نه بدست خیمه بر ان شریک  
علا از ان معجزه را که شکرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود

که پدرم امام موسی کاظم مرا خبر داد که از ان باب  
پدرم جعفر بن محمد پدرم و بنی طوطی را بنی حبیج  
پنجم و شریک بود و پنج سال بود که جلیقه از ان معجزه ان  
پدرم آمدند و گفتند که نه فرزند محمدی که پیغمبر  
است و حبیج بر ان زین است فرمود که نه  
ایشان گفتند که نه در تو را نه خوانده ایم که خطا  
حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را که کتاب  
حکمت و فقه است که است کرده و برای ایشان  
پادشاهی و اما نه است صغر فرموده و همیشه  
چنین یافتیم ایمان او را و پیغمبر ان که خطا داشت و  
پیغمبر و وصیت ایشان بجا در نماز  
و بنی طوطی ان که بنی طوطی بود بجا از ان شریک  
پیغمبر بود در دفتر و دیگران قرار گرفته و شریک  
ضمیمه

ضمیمه و طوطی به بنی حبیج پیغمبر شریک را رعایت  
نیتند و شریک را بنی حبیج باید اگر ان نمیتکنند چنان حضرت  
صالح که بجا بود و فرمود که بنی حبیج پیغمبر ان را که  
و اصحاب خطا ظالم و معصوم بوده اند و با حق شریک  
شده اند و بنی طوطی ان را غایب کرده اند و ان که از ان  
خطا که و طوطی او را بنی حبیج ایشان گفتند که ان بنی حبیج  
او را و ان را در ان بنی حبیج خلق معصوم الله  
میدانند و بتلخیص الله عالم معصوم او را بنی حبیج و ان  
و بنی حبیج ان خلق و خلقی بود بنی حبیج و او را حبیج  
صالحان چنان عاید باشند و ان معصوم الله است که ان  
رسیده حضرت بنی حبیج که پیش پای ای معصوم بنی حبیج  
رفتیم دست بر سینه می مالید و فرمود که خطا را نه  
او را تقویت فرما و ان بنی حبیج است و با حق معصوم

